**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020809**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که یکی از اقسام وضع، وضع عام موضوع له خاص بود. در این که آیا این قسم ممکن هست یا ممکن نیست اختلاف هست. مشهور که می‌گویند ممکن هست می‌گویند یک مفهوم عام می‌تواند حاکی از مصادیق باشد و حاکی از مصادیق است و آن موضوع له را لازم نیست بنفسه واضع تصور کند، همین که موضوع له را واضع با عنوانش تصور کند کفایت می‌کند و عام عنوان هست برای خاص‌ها. این تقریب دو تا اشکال در کلام شهید صدر مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته و در بعضی از تمثیل‌هایی که در کلام آقای هاشمی در تقریب کلام آقای صدر ذکر شده به نظر می‌رسد که اینها یک کمی با همدیگر قاتی شده. یکی از اشکالاتش این هست که ما علاقۀ وضعیه بین تصور لفظ و تصور معنای موضوع له ایجاد می‌شود. بنابراین واضع باید معنای موضوع له را تصور کند و این موضوع له اصلا آن چیزی که طرف علقۀ وضعیه هست مفهوم است نه طرف علقۀ وضعیه آن وجود خارجی است. این مقدمه را که در نظر بگیریم واضعی که می‌خواهد وضع عام موضوع له خاص کند، آن مفهوم خاص را اگر خود آن مفهوم خاص را تصور کند که این وضع خاص موضوع له خاص است، مثلا مفهوم زید را تصور کند که خب وضع خاص موضوع له خاص است. اگر نه مفهوم انسان را تصور کند، مفهوم زید را تصور نکند. مفهوم انسان را بما هو مفهوم انسان لفظ را برایش قرار بدهد، یعنی علقۀ وضعیه را بین لفظ انسان و مفهوم انسان بما هو مفهومٌ انسان و مفهومٌ کلی ایجاد کند خب این که وضع عام موضوع له خاص هست خلاف مقصود است. اگر علقۀ وضعیه را بین لفظ و محکی این مفهوم عام قرار بدهد، محکی مفهوم خارج است، انسان حکایت از زید و بکر و عمرو و خالد می‌کند، نه حکایت از مفهوم زید و مفهوم عمرو و مفهوم خالد و فرض این است که علقۀ وضعیه باید بین لفظ یعنی تصور لفظ و احساس به لفظ و مفهوم ایجاد بشود نه خارج. بله اگر می‌شد مفهوم انسان را فانی در مفاهیم جزئیه قرار می‌دادیم خوب بود، ولی مفاهیم متباین بالذات هستند، هیچ مفهومی از مفهوم دیگر حکایت نمی‌کند. مفهوم انسان یک مفهوم است، مفهوم زید مفهوم دیگری است. بله بین مفهوم انسان و مفهوم زید اتحادی وجود دارد ولی ظرف اتحادشان خارج است نه در ذهن. مفهوم بما هو مفهوم در ظرف مفهومیتش اینها متحد نیستند، متباین هستند.

**شاگرد:** مفهوم بما هو حاکی انحلال پیدا کند به آن مفاهیم جزئیه بما هو حاکی.

**استاد:** انحلال به آن پیدا نمی‌کند چون حاکی از آن نیست، حاکی از خارج است، حاکی از مفاهیم نیست که، اشکال این است دیگر.

در پاسخ این مطلب شهید صدر اشاره می‌کنند که، این را یک قدری با اصطلاحات می‌خواهم بیان کنم. آن این است که آن عامی که ما در نظر می‌گیریم گاهی اوقات معقول اوّلی است، معقول اوّلی از خارج حکایت می‌کند، گاهی اوقات معقول ثانی منطقی است، معقول ثانی منطقی از مفاهیم حکایت می‌کند. مصداق معقول ثانی منطقی مفاهیم است نه خارج. اینجا دو تا مثال در کلام شهید صدر ذکر شده آن این است که واضع اگر بخواهد از طریق تصور مفهوم انسان وضع عام موضوع له خاص را تحقق ببخشد امکان ندارد، چون انسان از خارج حکایت می‌کند. ولی از طریق تصور مفهوم الفرد من الانسان او الجزئی من الانسان می‌تواند این کار را انجام بدهد. این تعبیری که اینجا ایشان تعبیر می‌کند الفرد من الانسان او الجزئیة من الانسان، کلمۀ الفرد من الانسانش سهو است، چون الفرد من الانسان معقول ثانیه‌ای نیست، زید خارجی فرد از انسان است، عمرو خارجی فرد از انسان است، آن فرد من الانسان در پاسخ اشکال بعدی باید ذکر می‌شد که ذکر هم شده، شهید صدر در پاسخ اشکال بعدی از همین کلمۀ فرد استفاده کرده. اینجا باید فقط همان بحث جزئی را می‌آوردند که معقول ثانیۀ منطقی است. مفهوم جزئی یک مفهوم ذهنی هست که مصداق‌هایش مفهوم زید، مفهوم عمرو، مفهوم بکر است. مفهوم زید، چون گفتیم جزئی ما ینطبق علی کثیرین است، وصف عناوین حاکی است، وصف حاکی است نه وصف محکی، مفاهیم هستند که حاکی هستند دیگر، و الا آن وجود خارجی که حاکی از چیزی نیست، محکی ندارد. این است که اینجا کلمۀ الجزئی من الانسان را باید منحصر می‌کردند آن فرد من الانسان را باید حذف می‌کردند. این یک تقریب، یعنی یک اشکال، که خلاصۀ اشکال این هست که ما در وضع عام موضوع له خاص الانسان را تصور نمی‌کنیم و لفظ را به ازای مفاهیم جزئیه وضع کنیم که اشکال پیش بیاید. الجزئی من الانسان را تصور می‌کنیم. الجزئی من الانسان معقول ثانیۀ منطقی است و محکی الجزئی من الانسان خودش مفهوم است، یعنی در واقع بعضی از معقول ثانیۀ منطقی هم حاکی هم محکی هر دو ذهنی‌اند، دو مرتبه از مراتب ذهن‌اند، حاکی یک مرتبه از ذهن است، از مرتبۀ دیگری از ذهن حکایت می‌کند. خب این وجه اوّل. حالا اینها را من بررسی می‌کنم حالا صبر کنید در موردش صحبت‌هایی هست.

وجه دوم این هست که ایشان می‌گوید هر مفهوم جامع چطور جامع شده؟ مثلا انسان چطور جامع بین زید و بکر و خالد هست؟ آن این است که ما در زید و بکر و عمرو و خالد ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم یک قدر مشترک دارند یک قدر مختص دارند. زید ترکیبی است از آن قدر مشترک و قدر مختص. عمرو هم ترکیبی از آن قدر مشترک و قدر مختص. آن قدر مشترک‌هایی که در همۀ اینها وجود دارند اینها را ازش انتزاع می‌کنیم یعنی یک مفهوم می‌گیریم که آن مفهوم انسان است. به اصطلاح از تجرید قدر مشترک از خصوصیات فردیه مفهوم جامع ساخته می‌شود. پس بنابراین مفهوم جامع نمی‌تواند از کل ویژگی آن فرد حکایت کند. از خصوص قدر مشترکش که قدر مشترک جزئی از آن وجود خارجی هست، نه کل وجود خارجی. وجود خارجی یک ترکیبی هست از آن قدر مشترک و آن لباس فردیت و امثال اینها. خب این هم این اشکال.

ایشان محصل جوابش، حالا من یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، شهید صدر در این بحث‌هایی که الآن می‌خواهیم دنبال بکنیم در لابلای بحث‌ها بعضی وقت‌ها یک نکات جانبی را ذکر کرده، بعضی مثال‌ها را ذکر کرده امثال اینها، من تقریبا تمام نکات جانبی که در لُبّ مطلب شهید صدر دخالت ندارد حذف کردم، مثال‌هایی را هم که مثال‌های سختی از خود آن مثال نیاز به دقت و تأمل هست آن را حذف کردم، سعی کردم ماحصل فرمایش شهید صدر را اینجا خدمت دوستان عرضه کنم. شهید صدر اینجا می‌فرمایند که ما مفاهیم دو جور مفاهیم داریم، یک سری مفاهیم ذاتی داریم، یک سری مفاهیم عرضی داریم. مفهوم ذاتی جامع ذاتی داریم، جامع عرضی داریم، حالا جامع، یک جامع جامع ذاتی داریم یک جامع عرضی داریم. جامع ذاتی این اشکال درش وارد است، مثل انسان، حیوان، اینها هر کدامشان فقط از آن حیثیت جامعی خودشان حکایت می‌کنند. آن ویژگی‌های فردیه را ازش حکایت نمی‌کنند. ولی یک سری مفاهیمی هست که ذهن، ایشان تعبیر می‌کند مفهوم عرضی، مفاهیم عرضی هست که اینها حکایت از کل آن شیء می‌کند، مثل مفهوم فرد انسان، فرد انسان فقط از آن حس جنبۀ مشترکش حکایت نمی‌کند، قدر مشترکش حکایت نمی‌کند. بلکه از قدر مشترکی که لباس فردیت و تشخّص در بر کرده حکایت می‌کند، به طوری که، این را من دارم اضافه می‌کنم اگر آن قدر مشترک می‌توانست تحقق داشته باشد بدون این که آن لباس فردیت را به خود بگیرد از آن حکایت نمی‌کرد. چون در واقع از جامعی که لباس فردیت پوشیده، جامع متخصص شده، تشخص یافته، بعضی مفاهیم اینجوری‌اند. بنابراین ما در اینجا از این سنخ مفاهیم باید استفاده کنیم نه از مفاهیم از جامع‌های ذاتی، از جامع عرضی باید استفاده کنیم. شهید صدر اینجا از اینجور جامع‌ها به جامع عرضی تعبیر می‌کند. به نظر می‌رسد یک تعبیری بعدا از مرحوم آقا ضیا نقل می‌کنند و آن را نمی‌پسندند، من تعبیر آقا ضیا را بیشتر می‌پسندم و البته تعبیر آقا ضیا با توضیح شهید صدر. یعنی آقا ضیا همین مطلب شهید صدر را می‌خواهد بگوید، ولی یک تعبیر دیگری دارد، می‌گوید عناوین مخترعه. ایشان می‌گوید ذهن انسان دو سنخ عناوین دارد. یک عناوینی هست، دو سنخ عناوین جامع دارد، یک جامعی هست که از خارج به طریقۀ تجرید و حذف خصوصیات فردیه و ابقاء خصوصیات مشترکه ساخته می‌شود، یک جامع مخترعه است، ذهن انسان بعضی جوامع را اختراع می‌کند خودش، برای این که حکایت بکند از کل فرد بما له من القدر المشترک و القدر المختص، این جوامع مخترعه هست که در اینجا به درد می‌خورند، من این را بیشتر می‌پسندم تا تعبیر شهید صدر جامع عرضی و جامع ذاتی. عرضی و ذاتی بودن خیلی در این بحث، یا جامع انتزاعی آن موقع تعبیر می‌کند، انتزاعی عرضی. انتزاعی بودن نکتۀ خاصی در اینجا ندارد، نمی‌دانم عرضی بودن نکتۀ خاصی ندارد، عمده‌ای که هست این است که جامع مخترعه، ذهن بعضی از مفاهیم را اختراع می‌کند، یعنی از خارج مستقیما نمی‌گیرد، ولی اختراع می‌کند للحکایة علی الفرد بما له من القدر المشترک و القدر المختص، بر کل آن فرد، این یک سری مفاهیم هست که ذهن انسان این مفاهیم را اختراع می‌کند. مفاهیمی نیست که منشأ انتزاع ندارد به یک معنا در خارج، این مفاهیمی هست که ذهن انسان اختراع می‌کند برای حکایت از آن واقعیت خارجی. چون واقعیت خارجیه اینجور نیست که بین آن قدر مشترک و خصوصیات فردیه باز هم یک جامعیت، یعنی آن جامعیتی که در خارج هست آن جامعیت، آن قدر مشترکش است، خصوصیتش که متفاوت هستند، ولی ذهن انسان احساس می‌کند همۀ اینها در یک جهت مشترکند، ‌در این جهت که قدر مشترکی هستند که خصوصیت فردیه پوشیده، این وجه اشتراک خارجیت ندارد، چیزی در ذهن اختراع می‌کند و او را حاکی برای خارج قرار می‌دهد، این عنوان مخترعی که مرحوم آقا ضیا تعبیر می‌کند قشنگ‌تر است به خاطر همین که این حاکی، یعنی یک نکته‌ای که این جامع شده نه این که در عالم خارج به وصف جامع، اینها قدر مشترک بین همۀ اینها باشد، یعنی ما تمام آن افراد در این جهت مشترکند انسان هستند، خارجاً و در این جهت که خصوصیت فردی هم دارند، خصوصیت فردی اینها که با همدیگر فرق دارد، خصوصیت فردیه آن ما به الامتیاز این افراد هست نه ما به الاشتراکشان. ولی ذهن انسان از همین ما به الامتیاز یک تعبیری می‌کند این ما به الامتیاز خودش به یک معنا ما به الاشتراک هست. آن این است که به اصطلاح لباس فردیت آن کلی است، بنابراین این را تعبیر ماهیت مخترعه‌ای که مرحوم آقاضیا کرده و مرادش هم همین بیان مرحوم شهید صدر است و آقا ضیا چیزی غیر از این نمی‌خواهد بگوید و تعبیر قشنگی هم آن هست.

**شاگرد:** آدم احساس می‌کند این اختراع ذهن نیست چون واقعا اینها مشترکند در این که فرد همه‌شان فرد انسان است.

**استاد:** پس می‌شود قدر مشترک.

**شاگرد:** یعنی دو تا قدر مشترک

**استاد:** نمی‌شود، نمی‌شود. این قدر، ذهن انسان این را می‌بیند یعنی رابطۀ ذهن با آن خارج هست.

**شاگرد:** یعنی اگر ذهن ما هم نباشد اینها واقعا همه‌شان فرد انسان است.

**استاد:** بله، بر آن منطبق می‌شوند ولی مشترک بودن را ذهن اختراع می‌کند. این یک به اصطلاح کوسه ریش پهنی هست که اینجا هست، از یک طرف مربوط به ذهن است، از یک طرف منطبق بر خارج می‌شد. این چیزی هست وجدانا آدم درک می‌کند. و این درک وجدانی خودش کلید فهم یک سری معضلات فلسفه است، نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث بشوم و این اشاره در پرانتز بکنم که من تصورم این هست که ادلۀ وحدت وجود با این یک مشکلی دارد، وحدت وجود اساسش بر اساس این هست که مفهوم واحد باید ما به ازای عینی خارجی داشته باشد، این سری مفاهیمی که اینجا هست نقض آن قاعده است، مفهوم واحد ممکن است ما به ازای عینی خارجی نداشته باشد، بنابراین این یک نکتۀ چیزی هست که آدم وجدانا می‌داند که مثلا وجودات مختلفی که در عالم خارج هستند با وجودی که همۀ اینها برایش وجود صدق می‌کند ولی اینجور نیست که از یک به اصطلاح یک وجود واحدی، یک وحدت به آن معنایی که عرفا قائل هستند و اینها قائل باشند. این حالا در پرانتز بحث را ببندم، این که ما این احساس را می‌کنیم یک سری مفاهیم هستند در عین این که کلی هستند و در عین این که حاکی از خارج هستند آن خارجیتشان منافات با مخترعه بودن ندارد، حالا این را چجوری می‌توانیم تحلیل بکنیم؟ خود این یکی از معضلات اندیشه سوز هست که این را چجوری؟ ولی وجدانا آدم این را درک می‌کند که این شکلی است. این است که من عرض کردم تعبیر آقا ضیاء را در اینجا بیشتر می‌پسندم. ما مجموع فرمایشات شهید صدر را اینجا با همدیگر جمع کنیم این هست آن مفهومی که، حالا این اشکال دوم را من یک قدری تکمیلش بکنم، پاسخ شهید صدر. آن این است که مفاهیم انتزاعی عرضی که از تمام محکی‌شان حکایت می‌کنند، جامع‌های اعتبار عرضی یا به تعبیر آقا ضیاء جامع‌های مخترعه‌ای که از همۀ محکی‌هایشان حکایت می‌کنند. خودشان گاهی اوقات از سنخ معقول اولیه‌اند مثل فرد، یک فرد معقول اولیه است ولی حاکی از تمام آن محکی هست. گاهی اوقات هم از سنخ معقول ثانی است، مثل جزئی. جزئی معقول ثانی است، محکی‌اش هم در ذهن انسان است ولی از تمام محکی حکایت می‌کند. یعنی از یک طرف معقول ثانی است از یک طرف جامع اعتباری عرضی است به تعبیر شهید صدر یا جامع مخترعه حاکی از تمام المحکی هست به تعبیر آقا ضیاء. ما حصل فرمایشات شهید صدر را بخواهیم با همدیگر جمع کنیم آن این است که آن مفهومی را که واضع تصور می‌کند از یک طرف باید معقول ثانیه‌ای باشد، از یک طرف باید محکی‌اش یعنی عنوان اعتباری عرضی باشد که از تمام المحکی حکایت کند، نتیجه‌اش چی می‌شود؟ کلمۀ جزئی را باید تصور کنیم نه فرد را. چون فرد اشکال اوّل را دفع نمی‌کند، جزئی هم اشکال اوّل را دفع می‌کند هم اشکال دوم. چون جزئی از یک طرف مفهومی است معقول ثانیۀ منطقی، از یک طرف جامع اعتباری عرضی است. این است که این تقریبی که دارم می‌کنم در کلام شهید صدر، ایشان این را می‌خواهد بگوید ولی اینجور منتقل نشده کأنّ ایشان در تعبیرش این هست که همین که انسان بگوید فرد انسان کافی است، فرد معقول اولی است، معقول ثانوی نیست. برای این که حل مشکل اوّل بشود باید معقول ثانی منطقی ما پیدا کنیم. باید یک مفهومی پیدا کنیم، از یک طرف معقول ثانی منطقی باشد یعنی محکی‌هایش وجود ذهنی باشند. محکی‌هایش مفاهیم زید و عمرو و بکر باشند، نه زید و عمرو و بکر خارجی. از یک طرف دیگر باید جامع ذاتی نباشند، جامع اعتباری عرضی باشند که بتوانند از تمام المحکی حکایت کنند نه جزء من المحکی حکایت کنند. و این کلمۀ جزئی این خاصیت را دارد. البته فرد هم همین خاصیت را دارد، ولی فرد مشکل اوّل را حل نمی‌کند. این است که شهید صدر کلمۀ فرد را در بحث دوم آورده ولی آن فرد برای حل مشکل دوم خوب است ولی چون مشکل اوّل را حل نمی‌کند بنابراین باید یک مفهومی اینجا ما داشته باشیم که هم مشکل اوّل را حل کند هم مشکل دوم را. این ماحصل فرمایش شهید صدر در این بحث.

اینجا آن تقریب اولی که ایشان مطرح کردند یکی دو تا مقدمه دارد، یکی دو تا مقدمه را در کلام آقای شهیدی مورد بحث قرار گرفته البته بعضی‌هایش را نه به عنوان مقدمه، مستقل بحث کرده. یکی این که شهید صدر می‌فرماید علقۀ وضعیه بین تصور لفظ ان شئت قلت احساس لفظ، این تصور لفظ و احساس لفظی را که می‌گویم یک نکته‌ای هست که آقای هاشمی در اضواء و آراء بهش پرداخته که یک طرف علقه تصور لفظ نیست، احساس لفظ است. آنها توضیحاتی دارد که نمی‌خواهم وارد آن توضیحاتش بشوم. حالا در ذهنیت آقای صدر وارد بشویم. علقۀ وضعیه ملازمۀ بین تصور لفظ و تصور معناست، ملازمۀ بین مفهومین هست نه ملازمۀ بین مفهوم لفظ و وجود خارجی معنا. این یک مقدمه است.

یک مقدمۀ دیگر این هست که مفاهیم متباینة بالذات، مفهوم کلی و مفهوم جزئی متباینان هستند، چون اصلا مفاهیم متباینات بالذات هستند، این مقدمۀ این بحث هست.

آقای شهیدی هر دو بحث را مطرح کردند در لابلای بحث‌هایشان. بحث اوّل اصلا یک بحث مستقل دارند که موضوع له آیا خارج هست یا ذهن است؟ یک بحث مفصلی کردند، من نتیجه‌گیری که ایشان کرده را می‌خواهم بخوانم، استدلالات و بحث‌هایی که حاج شیخ محمد حسین بحثی دارند، مرحوم امام مطالبی را نقل می‌کنند از دیگران، آن را اصلا ما ازش عبور می‌کنیم، نتیجه‌گیری که خود ایشان دارد را عرض می‌کنم. ایشان می‌گوید که فی اسماء الاعلام ثم انه بناء علی ما ذکرنا و فی اسماء الاعلام یکون الوجود الخارجی هو الموضوع له و فی اسماء الاجناس یکون الموضوع له ما موطن وجوده هو الخارج و لم یوجد فعلا.

می‌گوید اسماء اجناس برای چیزهایی هست که اگر تحقق پیدا کنند در خارج تحقق پیدا می‌کنند. البته ممکن است تحقق پیدا نکنند مثل شریک الباری، مثل انقا که تحقق ندارند یا اصلا ممکن نیست تحقق داشته باشند، ولی اگر تحقق داشته باشند در خارج تحقق دارند.

**شاگرد:** یعنی موضوع له ندارند؟

**استاد:** نه، موضوع له‌شان این شیءای است که اگر تحقق داشته باشد

**شاگرد:** یعنی تصور ندارند.

**استاد:** نه حالا، این موضوع له این. و یکون لهذا الواضع للمعنی واسطة فی اعتباره لفظه علامة علی ذاک المعنیٰ من دون ان یوجد نفس المعنیٰ فی ذهنه فإنه لا مانعة من اعتبار امر علی الخارج و یکون لهذا الخارج واسطة فی الثبوت و یختلف ذلک ان مثل العلم و الحب و نحوهما من الصفات النفسانیة التی تحتاج الی متعلق لها فی موطن النفس. بعد دارد می‌گوید و ان ابیت ان ذلک فلا محیص من الالتزام بانه فی اسماء الاعلام یکون الموضوع له بالنظر العرفی هو الوجود الخارجی و یعبّر عنه بموضوع له بالعرض و یکون الموضع له بالذات ای بالنظر العقلی هو الصورة الذهنیة لکن لا بما هی هی بل ما هی فانیة فی الخارج. بعد ایشان می‌گوید: هذا کله بلحاظ مرحلة الوضع اما مرحلة الاستعمال فحیث انه عملیة تکوینیة فیکون المستعمل فیه بالذات و الذی یکون محفوظا فی موارد الصدق و الکذب الصورة الذهنیة بما هی فانیة فی الخارج و یکون الخارج هو المستعمل فیه بالعرض و یاتی نظیر هذا الکلام فی اسماء الاجناس حیث عند الموضوع له بالعرض للفظ الما هو ما یکون بالحمل الشایع ماءً مثلا. حالا این موضوع له فکر کنم اشتباه لفظی هست، حیث انه مستعمل فیه بالعرض بلفظ الماء هو ما یکون بالحمل الشایع ماءً مثلا، چون بحث مستعمل فیه بود، موضوع له را اینجا اشتباه ظاهرا سبق قلم بوده.

محصل فرمایش آقای شهیدی اینجا یک تفصیلی بین موضوع له و مستعمل فیه هست، که موضوع له علی ای تقدیر خارج نیست، موضوع له مفهوم ذهنی نیست، ذهن نیست، ولی مستعمل فیه مفهوم ذهنی هست بما هو فان فی الخارج. این تعبیری که ایشان اینجا دارند.

حالا من اصلا تفکیک بین این دو مرحلۀ موضوع له و مستعمل فیه درست هست یا درست نیست بعدا صحبت می‌کنم، ولی یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا عرض بکنم آن این است که بحث این که موضوع له چیست، به نظر می‌رسد یک مقدار زیادی بحث اصطلاحی و لفظی است و اختلاف لفظی است خیلی اختلاف جوهری درش نیست و خیلی این اختلاف در آن نقطه‌ای که ما محل بحث ما هست دخالت ندارد. توضیح ذلک این که ممکن است شخصی تصور کند که اگر ما موضوع له را خارج دانستیم دیگر موقع وضع لازم نیست واضع آن تصور معنا را داشته باشد. در حالی که این درست نیست. موضوع له هر چی می‌خواهد باشد باید تصور معنا بشود، توضیح ذلک این که ببینید حالا این را فردا من توضیح می‌دهم، این که موضوع له خارج است یا ذهن است ممکن است شخصی بگوید که این بستگی دارد که مبنای ما در حقیقت وضع چی باشد؟ مثلا وضع را اگر اقتران اکید بداند موضوع له را ذهن بداند ولی وضع را جعل العلامة بداند، جعل العلامة مربوط به خارج هست و امثال اینها، موضوع له را مثلا بین مبانی مختلف در حقیقت وضع تفصیل قائل بشود در این بحث. ولی در آن قسمتی که مربوط به بحث ما هست هیچ دخالتی ندارد، توضیح ذلک این که هدف وضع چی است؟ غرض وضع چی است؟ غرض وضع تفهیم و تفاهمی هست که با استعمال حاصل می‌شود، در این که در استعمال ما چه کار می‌کنیم در استعمال؟ در استعمال لفظ را کاری می‌کنیم که مخاطب با شنیدن لفظ با احساس لفظ به تصور معنا برسد، همچنان که آقای شهیدی اینجا در مورد مستعمل فیه این مطلب را می‌گوید و مطلب درستی هم هست که مستعمل فیه معنا هست، یعنی تصور المعنیٰ هست، نه واقعیت خارجی معنا، این وضع برای تصحیح استعمال است، شما برای چی وضع می‌کنید؟ وضع برای این انجام می‌دهید که لفظ بتواند وسیله بشود که در ذهن مخاطب تصور معنا ایجاد شود. غرض از هر شیءای را شخص باید تصور کند، منی که واضع هستم غرض از کارم را نمی‌توانم تصور نکنم، غرض چیزی هست که تصورش علت شیء است، خودش معلول شیء است. بنابراین هر مبنایی را ما در حقیقت وضع بگوییم، آن خیلی مهم نیست، آن حالا در جای خودش مهم است ولی در این بحث ما مهم نیست. به هر حال هدف وضع تصحیح استعمال است و استعمال به این هست که ما لفظ را سبب قرار می‌دهیم برای این که تصور معنا در ذهن مخاطب ایجاد شود، پس بنابراین آن تصور معنایی را که می‌خواهیم به وسیلۀ لفظ در ذهن مخاطب ایجاد کنم واضع باید تصورش کند دیگر. چون غرض را باید واضع تصور کند. پس بنابراین ما این بحث را که آقای شهیدی، اصلا بحث آقای شهیدی برای حل مشکل ما نیست اصلاً، بحث مستقلی است، در ذیل این برهان نیاورد، ذیل این نیاورده، البته در لابلای حرف‌ها به این مطلب یک اشاره‌هایی دارد، ولی ما علی ای تقدیر این که باید واضع معنا را تصور کند و آن چیزی که مستعمل فیه هست آن را واضع باید تصور کند آن بدیهی است. و مستعمل فیه ما در وضع عام موضوع له خاص مفاهیم جزئی است نه خارج، و این مفاهیم جزئی را به نحوی از انحاء باید واضع تصور کند. بنابراین مشکل سر جای خودش هست یعنی اشکال

**شاگرد:** وضع را انجام می‌دهم برای موجود خارجی به همان غرضی که بقیه دارند، یعنی نمی‌گویم غرضم استعمال است بعد تصور معنا را.

**استاد:** نمی‌شود، نه، من غرضی که بقیه، بقیه چجور غرض دارند؟

**شاگرد:** غرضشان تفهیم است

**استاد:** نه غرضی که بقیه دارند بقیه چطور تصور کردند؟

**شاگرد:** من واضع که

**استاد:** من واضع، من واضع می‌خواهم این، ببینید غرضی که من دارم آن تفهیم، اوّلا یک نکته‌ای بگویم شما چیزهای فرضی تخیلی را نیاورید. فرضی و تخیلی را اصلا نیاورید، چیزهایی که اصلا واقعیت خارجی ندارد اینها را در بحث نیاورید.

**شاگرد:** ممکن است

**استاد:** نه اینجور نیست، قطعا اینجور نیست. وضع عام، آن هم غلط است. چون ببینید آن چیزی که آن اشخاص، من باید به نحوی از انحاء نسبت به آن چیزی که آنها دارند یک نوع احاطۀ به او داشته باشم. باز همین تصور معنا نسبت به تصور غرض می‌آید که تصور غرض، تصور بالذات است یا تصور بالعنوان است؟ یعنی این بحث‌هایی که شما می‌گویید خود این دوباره همین بحث‌ها در خود غرض می‌آید. این خیلی چیز مشکل را حل نمی‌کند. حالا این را کلام آقای شهیدی را ملاحظه بفرمایید. شهید صدر حالا، من خیلی دیگر بحث شهید صدر را نمی‌خواهم دنبال کنم. شهید صدر در ادامه نکته‌ای را متذکر می‌شود که این تصویرهایی که ما همه داریم این تصویرها روی مبنای متعارف قوم است، بحث ایجاد قرن اکید که ما قائل هستیم با این چیزها حل نمی‌شود. ایشان به گونۀ دیگری خواستند آن مشکل را حل کنند. و با روی مبنای خودشان که فردا به آن خواهیم پرداخت. اینجاها یک نکته‌ای را هم فقط اشاره بکنم، وضع عام موضوع له خاص را دو تا مثال می‌شود برایش زد، یک مثال واقعی که همۀ ما مثال واقعی، مثلا اسماء اشاره، ضمایر اینها وضع عام موضوع له خاص هستند. از وضع عام موضوع له‌های راحت، البته یک سری وضع عام موضوع له‌های سخت هستند، نسب و امثال اینها، آنها را من نمی‌خواهم. ما آن تحلیلی که در وضع عام موضوع له خاص می‌خواهیم بکنیم بیاید ببینیم آیا وجدانا در وضع مثلا ضمائر، وضع اسم اشاره اینها می‌توانیم آن را پیاده بکنیم یا نمی‌توانیم؟ اینها مقدمه است برای آن واقعیت‌های خارجی که رخ داده، ما یک تحلیلی که دور از واقعیت خارجیه باشد نباید دنبال کنیم، این یک. یک مثال غیر واقعی هم وجود دارد آن مثال راحت است، من از قدیم به ذهنم رسید دیدم آقای شهیدی هم همین مثال را زده برای وضع عام موضوع له خاص، آن این است که یک نفر مثلا می‌گوید امروز همۀ بچه‌هایی که امروز در بیمارستان متولد شدند اسمشان را حسن می‌گذاریم، المولود فی هذا الیوم فی هذا المستشفی، با این عنوان اسم تک تک آنهاست، یعنی مثلا ۱۰ تا بچه است، ۱۰ تا اسم پیدا می‌کنند. این یک نحوه وضع هست که خب این خیلی عینی نیست، یک مثال فرضی است، حالا خیلی راحت است. یعنی ما تحلیل‌هایمان بیشتر این تحلیل‌هایی که شهید صدر می‌کند این مثال فرضی را پوشش می‌دهد. ولی آن مثال‌های واقعی را خیلی وقت‌ها پوشش نمی‌دهد، ما به دنبال آن مثال‌های واقعی باید ببینیم واقعا در مثال‌های واقعی به این شکلی که شهید صدر مطالب را دنبال می‌کند همین شکل هست یا نیست. این را توجه بفرمایید فردا بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان